

## نمایشنامه ای برای خوانش با عنوان : "خدایا من کجای دنیا هستم ؟"

نوشته : سید یاسر هاشم زاده

نقش ها : آدم برفی ، شاهو (پسر) ، مادر ، باد ، ننه سرما

صحنه : کوچه ای در یکی از خیابانهای شلوغ و پر ترافیک ، پسر بچه ای در جلوی درب

خانه مشغول ساختن آدم برفی است

\* دیالوگها کاملا محاوره ای نوشته شده و میبایست کاملا محاوره ای ادا شود\*

شاهو : این هم از دماغ ات ... آخی ... آخرش تموم شد ، وای چقدر خوشگل شدی ! عینهو آدم برفی توی کتابها ، فردا میام یه عسک ! یادگاری با هم بندازیم و نشون دوستانم بدم ، آخه اونا تا حالا آدم برفی رو از نزدیک ندیدن ، نه اینکه ندیده باشن ها ... دیدن ، اما توی فیلمها و کتابا دیدن ... راستش الان دیگه کسی نمیاد ۲ ساعت خودشو مچل ساختن آدم برفی کنه ، بجاش برو خونه ، پای سیستم بشین و جی تی آی بزنی تو رگ ... اون هم نسخه فایوش (5)

صدای مادر : شاهو ... شاهو پسر ! نمیای تو ؟ بیرون سرده می چایی ها !!  
شاهو : ( میخندد ) می چایی چیه مامان ؟ دهاتی حرف میزنی .. بگو cold weather ( رو به آدم برفی ) بین آدمک قرارمون فردا صبح ... خودم قبلش بهت تک میزنم ( خنده ای شیطنت آمیز ) اوکی ؟ آها راستی یادم رفت ، سمت رو چی بزارم ؟ ( فکر میکند ) سباستین ! نه نه نه اسمتو میزارم جورج بزرگ ( میخندد ) خوبه ؟ ( فکر میکند ) نه نه جورج خیلی قدیمی شده ... بی کلاسه ، وایت نایت چطوره ؟ یا اینکه ...

صدای مادر : شاهو مگه با تو نبودم ... بیا تو ...  
شاهو : اومدم مامان ... .. پلیز وایت ، ( در گوشی رو به آدم برفی ) بزار امشب برم چت روم یه کامنت میزارم بینم چه اسم با کلاسی میتونم برات پیدا کنم ... یه اسم تاپ ... اوکی ؟ فعلا بای see you  
صدای مادر : مادر جون بیرون سرده سرما میخوری ... این روزا آخرای چله کوچیکه اس ... چله کوچیکه موقع رفتن عین گربه چنگ میندازه ... چون باید بیدار شه و بره یه جای دیگه واسه همین احتمال داره سرد و گرم بیفتی و سرما بخوری ، اون وقت مریض میشی و نمیتونی بری استقبال بهار و تابستون ... چند روز مواظب خودت باش تا چله کوچیکه بره ، بعدش اسفند میاد ، رو اسفند هم زیاد حساب نکن ... اون نوچه ی بهاره ، واسه همین زودی میره پی کار و زندگیش تا بهار بیاد ... حالا بیا بشین کنار شومینه تا بهار و تابستون باهات قهر نکنن .

شاهو : ( با تمسخر ) اینو باش فکر کرده میتونه با این حرفها کلاه سرم بزاره ... ( با نیش و کنایه ) مامان این چله کوچیکه کی آف میشه ؟

مادر : شاهو جان آف چیه صدمبار بهت گفتم از کلمات خارجی توی زبون خودمون استفاده نکن ، هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد ... حالا زود بگیر بخواب

شاهو : اوکی مامان ... گود نایت

مادر : ( عصبانی ) شاهو !!!!

شاهو : آه ببخشید ... شبت پرتهغالی مامان

( مادر شروع میکند به لالایی خواندن و آوازی محزون بومی را میخواند - صدای بوق ماشین ها به گوش می رسد )

آدم برفی : آخ آخ بدنم ، آخ دماغم چقدر درد میکنه ، ای پسره بی عقل ، دماغم رو ته مغزم فشار داد ، مگه مجبوری آخه ، میترسیدی بیفته ؟ خوب شد مادر صداش زد و گرنه کارم زار بود ، آخ آخ پسره بی عقل مث اینکه تا حالا آدم برفی درست نکرده ، تو رو خدا بین همه جای بدنم رو کج و معوج درست کرده ، نیگا کن دو کله شدم بدنم هم عین خربزه شده ، ای خدا توی دار دنیا منو دادی دست کی ؟ از این دست بی هنر تر پیدا نکردی ؟ ( دور و بر خود را نگاه میکند ) آآآآآ

اینجا کجاس ؟ چه جای عجیب غریبیه !!! اینا دیگه چی هستن ؟ چه درختای بزرگی ؟ چرا رنگاشون اینطوریه ؟ پس برگاشون کجاس ؟ اونا دیگه چیه که روی درختا گذاشتن ؟ چه نورانیه !!!! ( دور و برش را نگاه میکند ) اه اه اه چرا اینقدر سیاه و کثیفه ؟ اوه اوه اوه چرا زیر پاهام اینقدر زبره ؟ چه جای بدیه اینجا !! ( باز هم با تعجب فراوان به اطرافش نگاه میکند ) این هیولاها چیه که میان و میرن ، چه صدای گوش خراشی دارن چرا اینقدر داد و فریاد میکنن وقتی راه میرن مث اینکه اینجا آسمون نداره ها !!! خورشید هم نداره پس چطوری روشن میشه ... ( نگاه میکند ) وای مث اینکه اینا خورشید رو تیکه تیکه کردن گذاشتن رو سر این درختها !!! خورشید بیچاره ، اینجا چقدر ترسناکه ... یکی به داد من برسه ... یکی بهم بگه من کجام ... اینا کین ... خدایا من کجای دنیا هستم ؟ ( داد میزند ) چرا کسی اینجا نیست ؟ ، پس بچه ها کجان ؟ ( اهی میکشد و گریه اش میگیرد ) چقدر دلگیره اینجا ، ( مکث ، گریه اش بند می آید ) راستی چه اسمهای عجیب غریبی شنیدم ها ... آف ، اوکی ، تابستون ، بهار ، چله کوچیکه ... شاهو آهای شاهو ( داد میزند ) شاهو .. با توام ، بیداری ؟ این چله کوچیکه کیه که میخواد بره بهار و تابستون ؟ ( با خودش ) حتمن اون هم از اینجا خوشش نیاد و تنهاس آره حتمن اون هم از اینجا بدش میاد ... باید منم باهاش برم باید خونه اش رو پیدا کنم و بهش بگم که منم با خودش بیره تابستون ... شاید اونجا بهترین جای دنیاس ... بادی هر طور شده پیداش کنم چله ، چله کوچیکه !!! کجایی ؟؟؟ آای !!! چله کوچیکه

( صدای آواز محزون مادر به گوش میرسد - صدای بوق ماشین ها )

( باد شروع به وزیدن میکند )

آدم برفی : به به ... ( نفسی بلند میکشد ) به به عجب سرمای لذت بخشی

باد : به به ... !!!! چشممان روشن چشممان روشن به جمال مبارک آدم برفی توی شهر شلوغ پلوغ ، چطوری گوگوری مگوری

آدم برفی : ( ترسیده و بریده بریده حرف میزند ) سه ... سه ... سلام ، ببخشید شما کی هستید ؟  
؟؟؟؟

باد : بنده رونده ی جامدات ، زوزه کننده ی کائنات ، فخر البسات خیس و تر ، خشک کننده ی  
دستمال سر ، پیک فصل الفصول ، پاییز رنگ الحلول ، دونده در شیپور در بادبان پر زور ، گردنم  
نازک چو مور ، با باران جفت و جور ..

آدم برفی : من که چیزی نفهمیدم  
باد : ساده تر بیان میکنم !!! من منم و منم منم ، من همه جا هستم اینجا اونجا هر جا !! ، توی لوله  
بخاری ، بالای کوه ، ته دره ، لای بادبزنها ، توی بادکنکها ، زیر پای بادبادکها ، توی دماغ فیل زیر  
بال کفتر ،

آدم برفی : چه موجود عجیبی  
باد : تازه عجیب تر هم میشم ... وقتی که عصبانی بشم شر به پا میکنم یه موج مکزیکی راه  
میندازم که نگو نپرس !!! اون موقع اس که بهم میگن طوفان با ط دسته دار  
آدم برفی : چقدر ترسناک !! نکنه تو هم مث این هیولاهای پر سر و صدا هستی که همه اش می  
آن و میرن ؟

باد : نه نه نه اشتباه نکن جانم ، من دو روح در یک جسمم یعنب گاهی هم مهربون میشم میرم لب  
ساحل دریا ، آروم آروم قدم میزنم و با شن ها بازی میکنم به قول امروزی ها تی تیش مامانی میشم  
اون موقع اس که همه بهم میگن نسیم!!

آدم برفی : آخی چقدر مهربون نسیم جون  
باد : حرف دهنه رو بفهم ای آدم برفی گستاخ من الان ایرج هستم ببخشید یادم رفت باد هستم نه  
نسیم ، الانه که خشمگین بشم و همه جا رو له و لورده کنم

آدم برفی : وای خدایا ، چرا یه دفعه عصبانی شدی  
باد : بخاطر حرف های زشت و رکیک تو در منظر عام

آدم برفی : من که چیزی نگفتم

باد : تو به من گفتی نسیم

آدم برفی : خب اینکه چیزی چیزی نیست ، تازه خودت گفتی که گاهی نسیم میشم

باد : نه اینجا لب ساحله و نه من نسیم ، تازه این دستمال گردن و شلوار شیش جیب و زوزه ی  
وحشتناک من کجاش شبیه نسیمه ؟

آدم برفی : خودت گفتی که گاهی مهربون میشم

باد : این یک تبصره اس و فقط لب دریا معنی داره شیر فهم شد ؟

آدم برفی : ( من و من کنان ) خب ... خب ... بله ... ب ب ب ببخشید !!

باد : دیگه تکرار نشه

آدم برفی : چشم ( آرام ) ، خب میگم جناب آقای باد ... خب چرا نمیبینمت ؟

باد : ولی حس میکنی ، صدامو میشنوی

آدم برفی : اسمت چیه ؟

باد : نتونستی حدس بزنی ؟ یه راهنمایی ات میکنم

آدم برفی : بگو

باد : اول حرف اسمم ب

آدم برفی : برف ؟

باد : نه

آدم برفی : قبول نیست قبول نیست یه راهنمایی دیگه

باد : آخه نمیشه که ... ولی بخاطر اینکه برفی حرف گوش کن و مودبی هستی قبول ، دومین حرف

اسم من الف

آدم برفی : بادبادک ؟

باد : نه ... خوب فکر کن

آدم برفی : قبول نیست قبول نیست یه راهنمایی دیگه

باد : نمیشه نمیشه نمیشه ... مگه اینجا چقالی یا بقالیه که همه اش تخفیف میگیری ؟

آدم برفی : بخاطر من (خودش را لوس میکند) باشه ؟ قبول ؟

باد : ای بابا (مکث) این که نشد بازی ( سکوت در این اثنا آدم برفی با صدای آرام همچنان

خواهش میکند که راهنمایی اش کند ) این آخرین راهنمایی منه سعی کن پیداش کنی

آدم برفی : ( با خودش زمزمه میکند ) بادو ، بادی ، بادخ ، بادچ ، بادر ....

باد : نزدیک شدی خیلی نزدیک

آدم برفی : ( فکر میکند ) نمی دونم خیلی سخته ، خودت بگو

باد : باد دیگه

آدم برفی : باد خالی ؟

باد : نه پس باد پُر ؟ آره دیگه باد خالی

آدم برفی : پس باد که میگن تویی ؟

باد : مخلص شما باد هستم ، همه جا سرک میکشم ، از همه جا خبر میارم و همه رو میشناسم ،

وقتی میام رفتگرها و باغبون ها اخم میکنن ولی بجاش ناخداها خوشحال میشن ... یکی دلش برام

تنگ میشه و اون یکی خُلقش ،

آدم برفی : آخ جون آخ جون چه خوب شدی اومدی اینجا باد جون ، یه سوال دارم ازت

باد : میخوای تلافی کنی ؟

آدم برفی : نه یک سوال خالی ، تو که همه رو میشناسی بگو ببینم چله کوچیکه رو هم میشنای ؟

باد : به بله که میشناسم .... همسایه دیوار به دیوار مش صفدر قصابه

آدم برفی : کجا زندگی میکنه ؟

باد : اون مستاجر ... یعنی خودش خونه نمی خره ها چون همه اش رفت و آمد میکنه ... اسبا

وسایل هم نداره فقط یه پلاس میندازه رو سرش و میخوابه

آدم برفی : خونه اش رو بلدی ؟

باد : بله عزیزم بله که بلدم ، حالا خونه ی چله کوچیکه رو میخوای چیکار ؟

آدم برفی : کارش دارم یه کار خیلی مهم

باد : بهم بگو کارت رو ، میرم توی گوشش میپیچم و بهش میگم البته اگه اعتماد میکنی

آدم برفی : من با خودش کار دارم باید یه چیزی رو بهش بگم

باد : هر جا سخن از اعتماد است نام باد در کوچه ها میپیچد

آدم برفی : بهش بگو بیاد منو با خودش ببره

باد : کجا ؟

آدم برفی : بهار ، تابستون ، آف ، اوکی ...

باد : بهار و تابستون رو شنیده بودم اما آف و اوکی رو نه ( با خودش ) فکر کنم فصلهای جدید باشن

( رو به آدم برفی ) ... حالا چرا میخوای باهاش بری ؟

آدم برفی : ... راستش اینجا خیلی تنهام ، تازه همه چی ترسناکه ، کسی با من حرف نمیزنه هیچ

کی منو تحویل نمیگیره !!! مادر شاهو میگفت که بهار و تابستون از اینجا بهتره

باد : ( میخندد ) آخه برفی جون تابستون و بهار به درد تو نمیخوره ، درسته که اونجا خیلی با

صفاست اما تو از بین میری ، جای تو اینجاس میون برفها

آدم برفی : ولی من برفی نمیبینم ، من اینجا رو دوست ندارم همه جاش تاریک و سیاهه ، نه کسی

میاد باهام بازی کنه نه بچه ای میاد باهام حرف بزنه ، بالای سرم سیاه پایین پام کثیف ، همه چپ

چپ نیگام میکنن انگار تا حالا آدم برفی ندیدن ... من اینجا اضافی هستم

باد : ببین برفی جون تابستون برای تو خوب نیست خطرناکه

آدم برفی : میشه یه خواهشی ازت بکنم ، تو فقط پیغام منو به چله کوچیکه برسون

باد : همیشه عزیزم همیشه

آدم برفی : ( عصبانی ) چرا ؟

باد : صد بار گفتم که بهار و تابستون جای تو نیست تو توی تابستون یک لحظه هم دوام نمیاری

جیگر

آدم برفی : اینجا هم جای من نیست ( خودش را لوس میکند ) بهش میگی ؟

باد : خودتو لوس نکن بچه نر ، به حرف بزرگتر از خودت گوش کن

آدم برفی : میدونی چیه آقای باد ، تو چون میتونی همه جا سر بزنی تنها نیستی ، فقط کافیه هر

روز با ده تا مثل من سر و کله بزنی و براشون درد دل کنی تا وقتت بگذره ، اما من چی ؟ من که

رفیقی ندارم و هیچ کس به من سر نمیزنه ، تنهای تنهام ، شاهو هم من رو واسه ی یه عکس

یادگاری ساخته و فردا با لگد منو خراب میکنه ، تازه اگه خراب نکنه این هیولاها له ام میکنن

باد : آخه برفی جون تابستون خیلی برای تو خطرناکه

آدم برفی : مادر شاهو میگفت بهار و تابستون خیلی زیباست ، هر چی هست از اینجا زیباتره ، بگو

باشه ، هر اتفاقی بیفته به پای خودم !

باد : آخه ... آخه ... آخه نمیشه که ... ولی خب ( من و من میکند ) حالا که به حرف من گوش  
 نمیدی باشه ، ، قبول ؟  
 آدم برفی : قبول؟! ( خوشحال ) آخ جون آخ جون ، یعنی من به آرزوم میرسم ؟ ممنونم باد جون  
 باد : اما یه مشکلی هست  
 آدم برفی : باز چه مشکلی ؟  
 باد : ننه سرما ... ننه سرما  
 آدم برفی : اون دیگه کیه ؟  
 باد : ننه سرما مریض شده و زیر کرسی ابرها خوابیده تا اون خوب نشه چله کوچیکه نمیره ... ننه  
 سرما چله وبزرگه و داداش کوچیکه رو با خودش میاره ، بعدش باید اونها رو بیدار کنه و بفرسته یه  
 سرزمین دیگه ... اونا بدون اجازه ننه سرما جایی نمیرن ...  
 آدم برفی : خب اینکه کاری نداره ، تو به ننه سرما بگو چله کوچیکه رو بیدار کنه  
 باد : ننه سرما چند مدتی که مریض شده .. از بس دود این ماشین ها و کارخونه ها رفته توی  
 حلقش، لوزه هاش ورم کرده و افتاده گوشه ی آسمون ، الان هم زیر کرسی ابرها خوابیده و  
 استامینوفن و دیازپام مصرف میکنه تا خوب بشه  
 آدم برفی : ننه سرمای بیچاره  
 باد : از بس اینجا کثیفه و سیاهه که گاهی اوقات ننه سرما برنامه کاریش رو قاطی میکنه، چون  
 سیاهی بالای شهر رو گرفته و باعث شده که فصلها بریزن بهم واسه همین مثل امسال برف زود میاد  
 و گاهی هم اصلن نمیاد زمین میشه عینهو کویر  
 آدم برفی : عجب ! اینجا که همه اش کویره  
 باد : اینجا بهش میگن آسفالت از صد رحمت به کویر ، تازه بعضی وقتها هم ننه سرما وسطای  
 تابستون میاد عین پیام بازرگانی  
 آدم برفی : خب حالا چیکار باید بکنیم تا ننه سرما زود خوب بشه ؟  
 باد : من رفتم پیش حاجی عزیز دکتر محلی ( میخندد ) اون گفت که باید گل گاو زبون بدیم ننه  
 سرما  
 آدم برفی : خب بریم گل گاو زبون براش بیاریم  
 باد : ( میخندد ) اینجا از گل خبری نیست عزیزم همه اش قرص و داروئه ، گل کدئین ، گل دیازپام  
 ، گل سرماخوردگی بزرگسالان !!!  
 آدم برفی : خب ننه سرما چطوری باید درمون بشه ؟  
 باد : تنها راهش اینه که براش یه لباس گرم ببریم تا عرق کنه و تبش فروکش کنه  
 آدم برفی : خب چه کاری از دست من ساخته اس ؟  
 باد : باید شال ات رو بدی به ننه سرما تا بییچه دور گردنش  
 آدم برفی : این که کاری نداره ، بیا اینم شالم ... فقط زود برو پیشش  
 باد : برفی جون آدم برفی رو با شال میشناسن

آدم برفی : اینجا من غریبه هستم ... من شال رو نمیخوام ... اون رو بده ننه سرما تا زود خوب بشه  
باد : دستت درد نکنه برفی ... من رفتم راستی بابت این شال چکی، سفته ای چیزی نمیخواهی ؟  
آدم برفی : چک دیگه چیه ؟ باد : ولش کن سال دیگه برات توضیح میدم مواظب خودت باش ....  
من رفتم یک دو سه

آدم برفی : سلام منو به ننه سرما برسون

( صدای محزون لالایی مادر به گوش میرسد - صدای باد بیشتر و بیشتر میشود )

ننه سرما : ( تا آخر صحنه حضورش دائم سرفه میکند و آب دماغش را بالا میکشد ) سلام پسرم ،

آهای برفی با توام جواب سلام واجبه ها

آدم برفی : کی بود منو صدا زد ؟

ننه سرما : تو از کدوم برفی ها هستی ؟ برفی بزرگ یا کوچیک ؟ نکنه از آدا برفی خدایامرز  
هستی که چند سال پیش زیر لودر پهن شد ؟ یا نه قیافه ات بیشتر به برفی های محله بالا میخوره  
، از اونا که اگه بتراشیشون صد تا گوله برفی آبدار میشه ازشون درست کرد

آدم برفی : ( ترسیده ) کی بود منو صدا زد ؟

ننه سرما : ای بابا مگه چشم برات نداشتن ؟ منم ننه سرما ... بالا سرت زیر پاهات ( در همین هنگام

صدای آدم برفی هم به گوش میرسد که نشان میدهد دارد زیر پا و بالای سرش را نگاه میکند )

جلوی چشات ، خوب نگاه کنی منو میبینی ، من همه جا رو گرفتم اما متاسفانه تمام بدنم گرفته

اس یعنی کوفته اس

آدم برفی : ت ت ت ..تویی ننه ؟

ننه سرما : میتونی دده یا دادا یا جی جی هم صدام بزنی

آدم برفی : همون ننه راحت ترم، چرا صدات اینجوری شده ؟

ننه سرما : از بس دود رفته تو حلقم لوزه هام عفونت کرده ، سه ماه دارم شربت اکپکتورانت و

دیازپام و استامینوفن کدئین مصرف میکنم و بخور میگیرم

آدم برفی : خدا شفات بده ننه جون ... اینجا چرا اینجوریه ، خیلی ترسناکه ، همه مریضن

ننه سرما : بلا دور ، بلانسبت ، روم به دیوار ، دور از جون اینجا شهره و مشکلات شهر نشینی

آدم برفی : چی چی نشینی ؟؟؟

ننه سرما : شهر نشینی ، دود آپارتمان ، ماشین ، بوق ترافیک و از این حرفا

آدم برفی : ننه تو رو خدا منو از اینجا ببر بیرون ، ازت خواهش میکنم شبها و روزهاش خیلی

ترسناکه بجای ماه و ستاره و خورشید فقط آجر و سنگ میبینم

ننه سرما : نترس ننه جان اوایل منم مثل توبودم اما کم کم عادت کردم ، تازه من هر سال

ماموریتی بهم میخوره که پیام اینجا ، اما نمیتونم زیاد بمونم چون هوا خیلی آلوده اس

آدم برفی : اینجا کجای دنیاس ننه ؟ خیلی سیاه و ترسناکه

ننه سرما : اینجا یک نقطه بی روح توی دنیاس ، من باید هر چه زود تر برم نوبت دکتر دارم

آدم برفی : تو رو خدا ... ننه تو رو خدا من رو با خودت ببر ، اینجا من غریبه هستم

ننه سرما : من میرم پسر من چون هم نوبت دکتر دارم هم وقت اقامتم داره تموم میشه ، اما نمیتونم تو رو با خودم ببرم

آدم برفی : چرا ننه ؟؟؟ گناه من چیه که باید اینجا بمونم ؟

ننه سرما : کار من نیست ، کار چله کوچیکه اس ، راستی دستت درد نکنه که شال رو برام فرستادی گل گلی قشنگ بود ، یاد قدیما افتادم یه کم نشستم گریه کردم بعدش پیچیدمش دور گلوم و بخور گرفتم الان هم کمی بهتر شدم !

آدم برفی : قابل ننه سرمای عزیز رو نداره خدا کنه هر چه زود تر خوب بشی ، اما ننه تو رو خدا به چله کوچیکه بگو بیاد منو با خودش ببره تابستون و بهار

ننه سرما : ما باید چله کوچیکه رو از خواب بیدار کنیم ... خوابش خیلی سنگینه

آدم برفی : چه جوری ننه ؟ تو بگو خونه اش کجاس من خودم میرم بیدارش میکنم

ننه سرما : کار تو نیست باید باد این کار رو انجام بده

آدم برفی : آخه باد رفته و دیگه بر نمیگرده

ننه سرما : به من میگن ساوخ ننه ، فکر کردی الکی سایه انداختم رو تن گرما ؟ الان صداس میزنم

سه سوته میاد اون پیک منه ، اما ننه جون یک مشکل بزرگ داریم

آدم برفی : ( ناراحت و عصبی ) دیگه چه مشکلی ؟

ننه سرما : اولاً دندونام رو نیاوردم و نمیتونم سوت بزنم دوما باید لباسهای تن ات رو بدی به باد تا بندازه روی چله و گرمش بشه و بیدار بشه ، اون وقتی گرمش بشه میفهمه که باید بار و بندیش رو از اون منطقه جمع کنه، بعدش باید با جاروهای دستات گرد و غبار زمستون رو از تنش بروبوی و آخر سر آب بشی رو صورتش تا خواب از سرش بپره و ببینه که گرما داره جاشو میگیره ، اگه میخوای از اینجا بری بیرون باید آب بشی تنها راهش همینه

آدم برفی : من حاضرم ننه من حاضرم ، حاضرم تمام برفهای تنم رو بدم تا چله کوچیکه از خواب بیدار بشه و منو با خودش ببره

ننه سرما : پس تو در کمال رضایت حاضری که اینکار رو بکنی ؟

آدم برفی : بله در کمال رضایت حاضرم این کار رو انجام بدم

ننه سرما : و در صورت هر گونه خطر و اتفاقی حاضر به شکایت هستی یا نیستی ؟

آدم برفی : نیستم

ننه سرما : دیه نمیخوای ؟

آدم برفی : دیه چیه ننه ؟

ننه سرما : هیچی ولش کن تا بخوام توضیح بدم دو زمستون از روش میگذره ، هزار سال بعد

آدم برفی : ننه زود باش دیر میشه

ننه سرما : وایستا هنوز مونده ، پس در کمال رضایت بودی ، دیه هم که نمیخوای ، آهان خسارت

چی ؟

آدم برفی : ( کمی عصبانی شده ) نه ننه جان



ننه سرما : بیا اثر انگشت بزار

آدم برفی : من که انگشت ندارم ننه ( میخندد )

ننه سرما : اثر جارو هم قبوله

آدم برفی : قبوله قبول

ننه سرما : پستو هم از مسافرای تابستان ما هستی بزار لیست رو نگاه کنم ببینم چه کسانی منتظرن که بهار بیاد

۱- گل شبدر خونه اسد بنا

۲- درخت آلبالوی خونه ی صفدر قصاب

۳- سبزی های تو باغچه ی حکیم باشی ( جهت خورده شدن )

۴- شاپرکهای باغ بالا

۵- گل های رازقی خونه ریحانه خانوم

۶- بته های کدوی خونه رحمان جوشکار

۷- لاستیکهای بدون زنجیر یدی راننده

۸- آدم برفی کنار خیابون جنب منزل شاهو اینا

باشه پس آماده باش ، بادها بنوازید ، ابرها بتازید ، پیش به سوی چله ی کوچک

( صدای باد در صحنه میپیچد و صدای لالایی مادر به گوش می رسد )

آدم برفی : بهار و تابستون دارم میام حتی اگه شده آب بشم حتی اگه شده جارو های دستم و پالتوی تنم رو بدم من اینجا نمی مونم ، میخوام برم جایی که فقط برف باشه و اسمش تابستون باشه میخوام برم جایی که بهار باشه و حتی یه لکه سیاه هم نداشته باشه میخوام برم جایی که بچه ها آدم برفی درست کنن و باهام بازی کنن ، جایی که گنجشکها تو لوله بخاری زندگی نکنن ، جایی که درختاش واقعی باشن ، گل گاو زبون داشته باشه تا کسی مریض نشه ، من اینجا نمی مونم ...من باید برم ...

( صدای لالایی و باد در هم می پیچد )

شاهو : مادر ، مثل اینکه واقعا چله کوچیکه رفته !!

مادر : مادر جون من بهت گفتم که چله کوچیکه داره میره اما تو باور نکردی ، روزهای آخر بهمن ماه وقت کوچ چله کوچیکه اس بار و بندیش رو میبند و همراه با ننه سرما از کوچه ها ما میرن تا یواش یواش بهار بیاد

شاهو : مثل اینکه دیشب رفتن

مادر : از کجا فهمیدی پسرم ؟

شاهو : از رد پاشون

مادر : رد پاشون ؟

شاهو : رد پاشون توی کوچه مونده

مادر : رد پای چله کوچیکه ؟ ( میخندد ) اونا که مثل ما نیستن که رد پا از خودشون جا بزارن

شاهو : اتفاقا ردپاشون مونده روی برفها

مادر : رد پای چله کوچیکه ؟؟؟؟

شاهو : هم چله کوچیکه هم ننه سرما

مادر : مگه معلومه ؟

شاهو : اونا آدم برفی رو هم باخودشون بردن

مادر : احتمالا دیشب با خودشون بردنش تا بهار و تابستون رو ببینه ،

شاهو : اما مادر نیگا کن یه چیزی خیلی عجیبه !!! شال و پالتوش هم نیست !!

مادر: کار باده ... باد شال و پالتو تمام آدم برفی رو با خودش میبره ... قدیما میگفتن آدم برفی ها با

ننه سرما میرن توی آسمون و زیر کرسی ابرها میخوابن تا زمستون سال بعد ، که بازهم بیان پایین

و بشن آدم برفی

شاهو : شاید ، ( ناراحت و غمگین ) اما من میخوام باهاش عکس یادگاری بندازم

از دیشب دارم به همه دوستانم اس میدم که من آدم برفی ساختم

مادر : اشکال نداره پسرم سال آینده میسازی

شاهو : اووووووه تا سال آینده ، شاید دیگه برف نیاد

مادر : انشالله که میاد ، برف برکت خداست باید شکرش رو بجا آورد ...

( موسیقی اوج میگیرد )

پایان

سید یاسر هاشم زاده

آبان ماه ۹۰

هر گونه اجرا از این نمایشنامه منوط به مجوز کتبی نویسنده میباشد

تلفن تماس : ۰۹۱۸۸۷۷۷۸۵۱

۰۹۱۸۵۲۲۳۳۷۶